

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در سفر با مرکب غصبی یا عبور از زمین غصبی یا به همراه داشتن مال غصبی هنگام سفر بود. مرحوم سید یزدی در عروه و امام (رضوان الله علیهما) در تحریر فرمودند هیچیک از اینها مصادیق سفر معصیت نیست. اما در حاشیه‌ی عروه، مرحوم آقای بروجردی، امام و والد ما (رضوان الله علیهم) می‌فرمایند احتیاط در جمع است خصوصاً جایی که از ارض غصبی عبور می‌کند.

ابتدا کلام صاحب جواهر و بعد از آن کلام مرحوم آقای حجت و خوئی را متعرض شدیم. نکته‌ی اصلی در کلمات این بزرگواران این است که ادله دلالت می‌کند سفر بما هو سفر موضوع برای معصیت است و در ما نحن فیه سفر بما هو سفر موضوع معصیت نیست بلکه دابه‌ی غصبی یا عبور از زمین غصبی از مقارنات و ملازمات سفر است.

ارتباط ما نحن فیه و مسئله‌ی اجتماع امر و نهی

نکته‌ی بعد ارتباط این بحث با مسئله‌ی اجتماع امر و نهی است. فرق مسئله‌ی اجتماع امر و نهی و ما نحن فیه در این است که در اجتماع امر و نهی به حسب ظاهر يك فعل داریم اما از راه تعدد عنوان می‌گوییم این به حسب واقع دو فعل است یعنی تعدد عنوان موجب تعدد معنوی می‌شود.

مثلاً می‌گویند هر چند افعال نماز مثل قیام و قعود در دار غصبی هم صلاة و هم غصب و دو عنوان دارد ولی به حسب ظاهر يك فعل است. بعد این مطلب پیش می‌آید که آیا تعدد عنوان موجب تعدد معنوی می‌شود یا نه؟ اما در ما نحن فیه -سفر با مرکب غصبی یا به همراه داشتن شیء غصبی- مسلم دو چیز است یعنی يك فعل سفر و يك فعل سوار شدن بر مرکب غصبی یا به همراه داشتن شیء غصبی است. پس اینجا دو فعل و در آنجا یک فعل داریم.

در مسئله‌ی عبور از زمین غصبی علت اینکه مرحوم امام و برخی دیگر در حاشیه عروه گفتند «سیما فی الثانی» یعنی در جایی که از زمین غصبی عبور می‌کند همین مطلب است. به بیان دیگر فارق این مسئله با جایی که سوار دابه غصبی است در این است که در سفر با دابه غصبی دو فعل داریم اما در عبور از زمین غصبی به حسب ظاهر یک چیز داریم. البته گفتیم مرحوم آقای حجت اینجا دقتی کرده‌اند و طبق آن کلام می‌توانیم بگوییم دو چیز است.

نکته‌ی دیگر این است که بین عبور از زمین غصبی و نماز در دار غصبی از نظر بحث اجتماع امر و نهی نمی‌توان فرقی قائل شد و هر دو داخل در کبرای اجتماع امر و نهی هستند. بلکه بین این دو فرقی وجود و آن اینکه در باب صلاة کسانی که قائل به جواز

اجتماع می‌شوند می‌گویند مبعد نمی‌تواند مقرب واقع شود در حالیکه چنین مطلبی در ما نحن فیه مطرح نیست.

خلاصه اینکه صدق سفر معصیت در جایی که از زمین غصبی عبور می‌کند بعید نیست. عرف هم می‌گوید تو سfort را از زمین من شروع می‌کنی لذا به نظر ما باید احتیاط کرد و نماز را تمام خواند و در نتیجه در مورد سوار شدن بر دابه‌ی غصبی وجهی برای احتیاط وجود ندارد چون آنجا سفر سفر معصیت نیست بخلاف ما نحن فیه که عبور از زمین غصبی عرفاً شامل سفر معصیت می‌شود.

فرض پنجم (سفر، ضد واجب باشد)

مرحوم امام اولاً سفر معصیت را بیان کردند و ثانیاً فرمودند در این سفر نماز تمام است و ثالثاً مواردی را استثناء کردند که این موارد داخل در سفر معصیت نبود.

در آخرین فرع می‌فرمایند «و کذا» یعنی این مورد هم از مصادیق سفر معصیت نیست «ما كان ضدّاً لواجب و قد تركه و سافر» این فرد واجب را رها و مسافرت کرده. مثال اول این است «كما إذا كان مديونا و سافر مع مطالبة الديان و إمكان الأداء في الحضر دون السفر» طلبکارها می‌گویند دین را بده و به این جهت که امکان اداء دین در سفر نیست، به سفر رفته. مثال دوم را که ایشان ذکر نکردند این است که کسی برای اینکه ترک تعلم کند به سفر برود.

در ادامه فقط يك استثناء می‌زنند و ابتدا می‌گویند «نعم لا يترك الاحتياط بالجمع فيما إذا كان السفر لأجل التوصل إلى ترك واجب» مسافرت به خاطر ترك واجب صورت بگیرد مثلاً بگوید من به سفر می‌روم برای اینکه دینم را ندهم یا می‌روم سفر برای اینکه ترك تعلم کنم. در ادامه می‌فرمایند «و إن كان تعين الإتمام فيه لا يخلو من قوة» حتماً نمازش را تمام بخواند. توجه کنید ذیل فرمایش امام از مرحوم سید گرفته شده^[1].

کلام مرحوم سید و حواشی عروه

مرحوم سید در عروه قائل به تفصیل شده‌اند و می‌گویند گاهی انسان به سفر می‌رود و قهراً دینش را نمی‌تواند ادا کند پس برای ترك اداء الدين يا ترك واجب به سفر نمی‌رود یا مثلاً برای زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌رود اما قهراً تعلم از او ترك می‌شود. در این موارد نماز قصر است. اما اگر از اول به قصد وصول به ترك واجب برود مثلاً بگوید من این سفر را می‌روم برای اینکه ترك اداء الدين يا ترك تعلم کنم نمازش تمام است^[2].

امام در حاشیه عروه فتوا ندادند و فرمودند «لكي لا ينبغي ترك الاحتياط بالجمع فيه أيضاً» ولی در تحریر فتوا می‌دهند که اتمام تعین دارد^[3].

مرحوم نائینی در حاشیه عروه می‌فرمایند «إذا كان بحيث لا يتمكّن من تركه عادة إلا بذلك و إلا فالاحتياط لا يترك» اگر راه ترك این واجب عادتاً سفر باشد مثلاً می‌بیند اگر در خانه باشد طلبکاران به سراغ او آمده و طلب را از او می‌گیرند پس به سفر می‌رود اینجا نمازش تمام است و إلا اگر عادتاً اینطور نبود یعنی اگر در شهرش هم می‌توانست اداء الدين نکند و قدرتش را داشت «الاحتياط لا يترك»^[4].

مرحوم عراقی به کلام سید که فرمود اگر به قصد وصول به ترك واجب سفر رفت نمازش تمام است، اشکال می‌کند و می‌فرماید «فيه تأمل للتشكيك في استفادة هذا المقدار من الأخبار» استفاده این مطلب از اخبار مشکوک است^[5].

مرحوم حجت و به تبع ایشان مرحوم حکیم (قدس سره) در ابتدا مطلبی دارند که مرحوم آقای خوئی با این مطلب کاملاً مخالفت کرده است.

مطلب این است که آیا این فرع و بحث مبتنی بر بحث اصولی امر به شیء مقتضی نهی از ضد است تا در نتیجه بگوییم این آقا مأمور به اداء الدین است پس اقتضای نهی از این سفر را دارد چون سفر ضد این واجب است. یا واجب بر او تعلم است پس بگوییم امر به تعلم مقتضی نهی از ضد آن یعنی سفر است. بحث اصولی دیگر اینکه آیا ترك احد الضدین مقدمه برای وجود ضد دیگر است یا مسئله‌ی مقدمیت در کار نیست؟

آقای حجت می‌گویند اگر یکی از این دو مبنای اصولی را بپذیریم یعنی کسی بگوید امر به شیء مقتضی نهی از ضد است یا ترك احد الضدین مقدمه برای ضد دیگر است، این سفر معصیت و حرام می‌شود. اما می‌فرمایند در جای خودش گفتیم اولاً امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست و ثانیاً ترك احد الضدین مقدمه‌ی برای ضد دیگر نیست، لذا در اینجا قائل به قصر می‌شویم.

مرحوم آقای حجت در ادامه مثل مرحوم آقا ضیاء بیانی در مقام اشکال به مرحوم سید دارند. مرحوم آقا ضیاء فرمود «فیه تأمل» چون جایی که لأجل التوصل إلى ترك الواجب برود ذیل روایات سفر معصیت قرار نمی‌گیرد.

مرحوم آقای حجت می‌گویند از عناوین وارد شده در روایات مثل طلب عدو، طلب شحناء (یعنی دشمنی) و ضرر رساندن به یک گروهی از مسلمان‌ها می‌توانیم استفاده کنیم که اگر غایت سفر حرام باشد، سفر معصیت و نماز تمام است اما روایات چنین اطلاقی ندارد تا بگوییم حتی شامل جایی که یکی از لوازم سفر حرام باشد هم می‌شود^[6].

کلام مرحوم حکیم و نظر مرحوم خوئی

مرحوم آقای حکیم ابتدا می‌فرمایند «إن لم نقل بأن وجود أحد الضدین مقدمة لترك الآخر» اینکه مرحوم سید تفصیل داده در صورتی است که ما ترك احد الضدین را مقدمه ندانیم و بعد هم می‌گویند «فالسفر المذكور ليس مقدمة لترك الواجب، فلا يمكن قصد التوصل به إليه» اگر کسی مقدمیت را انکار کرد و گفت موضوع مقدمیت منتفی است، دیگر چیزی نیست که بخواهیم به وسیله‌ی او توصل به ترك واجب پیدا کنیم لذا عنوان معصیت را ندارد. بعد می‌فرماید «و إن قلنا بمقدمية» اگر بگوییم ترك احد الضدین مقدمه‌ی برای واجب است اینجا صدق سفر معصیت می‌کند.

ایشان اشاره‌ای به مبنای اول یعنی بحث امر به شیء مقتضی نهی از ضد نکرده‌اند ولی در مورد مبنای دوم می‌فرمایند در انکار مقدمیت قیدی وجود دارد و آن اینکه مکلف توجه داشته باشد که با رفتن به سفر، واجب از او فوت می‌شود. در نتیجه بدون التفات، صدق سفر معصیت نمی‌کند. مثلاً اگر کسی به سفر برود و بعد یادش بیاید که الآن وقت اداء دینش بوده و یادش رفته بوده یا به زیارت اربعین برود و آنجا متوجه شود که درس‌ها بوده و مستلزم ترك تعلم شده چون در این موارد و در حین شروع التفاتی به این استلزام نداشته این سفر معصیت نیست.

لذا فتوای مرحوم آقای حکیم در مستمسک این است که تفصیل دیگری غیر از تفصیل مرحوم سید باید بدهیم. می‌فرماید «یتعین التفصیل بین الالتفات إلى الغاية المذكورة و عدمه، لا قصد التوصل و عدمه» یعنی نباید بین قصد توصل و عدم قصد توصل تفصیل بدهیم بلکه باید بین التفات و عدم التفات به این غایت تفصیل بدهیم.

فرق کلام مرحوم حکیم و سید در این است که هر چند سید مسئله قصر را مطرح کرده اما کلامش مبتنی بر این است که سفر مقدمه برای ترک واجب باشد یعنی بگوییم در واجبی که ضد برای واجب دیگر است احد الضدین مقدمه برای ضد دیگر باشد و ترک واجب حرام است پس مقدمه هم حرام می‌شود و عنوان سفر معصیت پیدا می‌کند در نتیجه ایشان نظری به التفات یا عدم التفات ندارند.

اما مرحوم آقای حکیم می‌گویند اگر بخواهیم این را به حسب واقع حساب کنیم درست نیست بلکه باید به حسب نظر خود این شخص حساب کنیم یعنی باید ببینیم این شخص التفات به این مقدمیت دارد یا نه؟ لذا می‌فرمایند «یتعین التفصیل بین الالتفات إلى الغاية المذكورة و عدمه». ایشان در ادامه می‌فرمایند مسئله‌ی التفات با حفظ بحث مقدمیت است و چون قبول نداریم ضدی مقدمه‌ی برای ترک ضد دیگر بشود «فالقول بوجوب القصر مطلقاً فی محله».

در حاشیه عروه هم می‌گویند «الظاهر وجوب القصر» یعنی اصلاً تفصیل مرحوم سید را نمی‌پذیرند.

منتها در ادامه می‌گویند «اللهم إلا أن يقال المعيار في كون السفر في معصية نظر المسافر، لا الواقع» معیار در اینکه سفر معصیت باشد نظر خود مسافر است یعنی اگر مسافری به قصد معصیت رفت مثلاً آدمی را بکشد ولی وقتی رسید دید آدمی که می‌خواهد بکشد نیست اینجا هم نمازش تمام است چون معیار، واقع المعصية نیست بلکه معیار معصیت به حسب نظر مسافر است.

در نتیجه می‌گویند «اعتقاد المقدمية مع الالتفات» اگر این آقا معتقد باشد به اینکه رفتن، مقدمه‌ی برای ترک واجب است و التفات به ترک واجب هم داشته باشد در صدق سفر معصیت کفایت می‌کند پس لازم نیست واقعاً مستلزم ترک واجب بشود. در آخر ایشان سه خصوصیت را لحاظ می‌کند:

الف- بنای مسافر؛

ب- این مقدمه، برای ترک واجب باشد؛

ج- التفات به ترک واجب.

در این صورت می‌فرمایند «يجب التمام» اما در غیر این صورت نماز به حالت قصر باقی می‌ماند^[7].

مرحوم آقای خوئی تفصیل مرحوم سید را می‌پذیرند و می‌فرمایند نیازی به بحث اصولی امر به شیء مقتضی نهی از ضد نداریم. در توضیح می‌فرمایند این آقا خودش را با این سفر عاجز از امتثال خدا کرده و چون تعجیز از امتثال قبیح است، پس این سفر قبیح می‌شود. وقتی سفر قبیح شد، تفصیلی که مرحوم سید (قدس سره) دادند تحکیم می‌شود^[8].

بررسی کلمات مذکور

مسئله‌ی معصیت واقعی یا فی نظر المسافر بحثش بعداً خواهد آمد و ان شاء الله خودتان مراجعه خواهید کرد. اما فرمایش مرحوم آقای حکیم که کسی بنا بگذارد بر مقدمیت مطلب قابل قبولی نیست چون یا مقدمه هست یا نیست و بناء بر مقدمیت، عمل خارجی را به عنوان مقدمه قرار نمی‌دهد.

نکته‌ی بعد تفصیل مرحوم سید است که گفتند «إذا كان بقصد التوصل إلى ترك الواجب». آقای خوئی و امام این را قبول کردند و عبارتی در کلمات مرحوم آقای حجت است و آن اینست که آیا اگر به قصد التوصل الی ترک الواجب باشد صدق سفر معصیت می‌کند یا نه؟ می‌توانیم بگوییم سفر بما هو سفر عنوان معصیت دارد؛ به نظر ما ولو بقصد التوصل الی ترک الواجب باشد، سفر معصیت نیست حتی اگر گفتیم کسی به قصد ترک تعلم این سفر را می‌رود.

بله لازمه‌ی این سفر ترك تعلم و حرام است مثل فرع قبلی كه مقارن سفر حرام بود ولی خود سفر بما هو سفرٌ عنوان حرمت را پیدا نمی‌کند و از مثل آقای خوئی تعجب است كه قبلاً فرمودند روایات می‌گوید خود سفر یا غایتش باید حرام باشد. هر چند اینجا توصل الی ترك الواجب است، ولی ترك الواجب غایت سفر نیست.

مثلاً وقتی از کسی به قصد ترك تعلم به زیارت رود می‌پرسند غایت چیست، می‌گوید زیارت است ولی می‌خواستم کلاس هم نروم. عرف ترك التعلم را غایت سفر نمی‌داند بلکه غایت، زیارت است ولو به قول آقای حکیم بگویم التفات به این هم دارد و می‌خواهد از تعلم فرار کند.

بنابراین ظاهراً حق با مرحوم آقا ضیاء و حجت است و اینجا هم مسئله‌ی قصر مطرح است. بلکه مجالی برای احتیاط استحبابی در جایی كه به قصد وصول الی ترك الواجب است وجود دارد یعنی بین القصر و الاتمام جمع کند.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] تحرير الوسيلة، ج1، ص: 252؛ و كذا ما كان ضدا لواجب و قد تركه و سافر، كما إذا كان مديونا و سافر مع مطالبة الديان و إمكان الأداء في الحضر دون السفر، نعم لا يترك الاحتياط بالجمع فيما إذا كان السفر لأجل التوصل إلى ترك واجب، و إن كان تعين الإتمام فيه لا يخلو من قوة.

[2] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 121؛ إذا كان السفر مستلزما لترك واجب كما إذا كان مديونا و سافر مع مطالبة الديان و إمكان الأداء في الحضر دون السفر و نحو ذلك فهل يوجب التمام أم لا الأقوى التفصيل بين ما إذا كان لأجل التوصل إلى ترك الواجب لو لم يكن كذلك ففي الأول يجب التمام دون الثاني لكن الأحوط الجمع في الثاني.

[3] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 437؛ لكي لا ينبغي ترك الاحتياط بالجمع فيه أيضاً. (الإمام الخميني).

[4] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 437؛ إذا كان بحيث لا يتمكّن من تركه عادة إلّا بذلك و إلّا فالاحتياط لا يترك. (النائيني).

[5] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 437؛ فيه تأمل للتشكيك في استفادة هذا المقدار من الأخبار إذ المقدار المتيقّن منها هو صورة المقدمة للتوصل به إلى الحرام و أمّا صورة الملازمة المحضة فاندراجها في النصوص إشكال لا يخلو الاحتياط بالجمع حينئذٍ عن وجه فلا يترك. (آقا ضیاء).

[6] النجم الزاهر في صلاة المسافرين، ص: 36؛ ثم انه لا وجه للحكم بالإتمام في المسألة. فإن وقوع المضادة بين السفر و ترك جملة من الواجبات لا يقتضي النهي عن السفر و اتصافه بالحرمة فإن ذلك يتوقف على مسألة اقتضاء الأمر بأحد الضدين النهي عن الضد الآخر أو كون ترك أحدهما مقدمة لضده الآخر فيجب تركه بناء على وجوب المقدمة. و لكن قد حقق في الأصول عدم تمامية كل منهما. و فصل بعضهم في تقريب وجوب الإتمام بين ان يسافر لأجل التخلص من أداء الدين أو تعلم العلم الواجب و بين ان يسافر لأجل مثل ما ذكر من الدواعي و الأغراض الا انه عرض في سفره ترك جملة من الواجبات قهراً من غير ان يقصد من سفره ذلك. ففي الصورة الأولى جعل ترك الواجب غاية للسفر و لا ريب في حرمة فيجب الإتمام و هذا بخلاف الصورة الثانية. ان الروايات الواردة في وجوب الإتمام فيما كانت الغاية فيه فعلاً محرماً ليس إطلاقاً فيها حتى يقال بأخذه فيقال كل سفر حرمت غايته يجب التمام فيه بل المذكور فيها موارد خاصة كالصيد و تشييع السلطان الجائر و سعاية المسلم و إضراره و غيرها و غاية ما يؤخذ من تلك الموارد من الجامع هو الجامع الحقيقي بينها الذي هو الغاية الحقيقية فلا وجه للتعدّي منها الى غيرها من اللوازم لعدم شمول تلك الاخبار لها.

[7] مستمسك العروة الوثقى، ج8، ص: 48 و 49؛ و عليه إن لم نقل بأن وجود أحد الضدين مقدمة لترك الآخر فالسفر المذكور ليس مقدمة لترك الواجب، فلا يمكن قصد التوصل به إليه، فضلاً عن أن يكون معصية و يقتضي التمام، لعدم الدليل على ذلك، حيث لا تشمله النصوص المتقدمة، و لا الإجماعات، فلا موجب للخروج عن أصالة القصر على المسافر. و إن قلنا بمقدميته له كان البناء على التمام فيه في محله، لصدق كونه سفرّاً في معصية. نعم لا بد من التفاته إلى ترتب ترك الواجب عليه، لعدم صدق

السفر فى المعصية بدونه. و حينئذ يتعين التفصيل بين الالتفات إلى الغاية المذكورة و عدمه، لا قصد التوصل و عدمه. و إذ أن التحقيق: انتفاء المقدمة المذكورة، فالقول بوجوب القصر مطلقاً فى محله. اللهم إلا أن يقال: المعيار فى كون السفر فى معصية نظر المسافر، لا الواقع. فكما أنه إذا سافر بقصد الوصول اختياراً إلى غاية محرمة، صدق كون سفره سفرراً فى معصية، و إن لم يصل إلى الغاية و لم تترتب على سفره، بل و إن لم يكن سفره مقدمة لها أصلاً واقعاً. كذلك اعتقاد المقدمة مع الالتفات أو القصد إلى الغاية كاف فى الصدق، و لا يتوقف على ثبوتها واقعاً. فالتفصيل بين صورة البناء على المقدمة مع الالتفات إلى ترتب ترك الواجب فيجب التمام، و بين غيرها فيجب القصر. فى محله.

[8] □ موسوعة الإمام الخوئى، ج20، ص: 103: لا يخفى أن هذه المسألة لا تبتنى على النزاع المعروف فى مسألة الضد من أن أحدهما هل هو مقدّمة لترك الآخر، أو أن عدمه مقدّمة لوجود الآخر أو لا، بل يحكم بوجوب التمام فى المقام فيما إذا سافر لغاية التوصل إلى ترك الواجب كما ذكره فى المتن و إن أنكرنا المقدّمة فى تلك المسألة رأساً. فإنّ العقل كما يحكم بقبح المعصية و حسن الطاعة و لذلك كان الأمر و النهى المتعلّقان بهما إرشاديين، كذلك يحكم بقبح تعجيز النفس عن أداء الواجب، بأن يفعل ما يتعذّر معه الامتثال، و يكون من قبيل أن الممتنع بالاختيار لا ينافى الاختيار. و هذا كما لو ذهب إلى مكان يعلم بأنّ هناك من يصدّه عن صلاة الفريضة، أو يجبره على ارتكاب الجريمة من شرب خمر و نحوه، فإنّ هذا كلّهُ قبيح عقلاً و إن كان التكليف فى ظرفه ساقطاً شرعاً لقبح خطاب العاجز، إلّا أنّ العقاب فى محله، لانتهائه إلى الاختيار حسبما عرفت. و عليه فتعجيز النفس عن أداء الدين المطالب باختيار السفر مع التمكنّ منه فى الحضر قبيح عقلاً، لكونه امتناعاً بسوء الاختيار، و معه لم يكن سفره مسير حقّ جزماً، فلا جرم يكون مورداً لوجوب التمام و مشمولاً للأدلة المتقدّمة.